

جلسه ۵۸ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۶ شهریور ۹۶

فهرست مطالب

- بخش اول - گزارش کوتاه ۳
- بخش دوم - مباحث تفسیری ۴
- ۱- توضیحی راجع به متجمل بودن مؤمن ۴
- ۱-۱- متجمل بودن به معنای نهی از بدبختنمایی ۴
- ۱-۲- توصیه به دیده شدن اثر نعمت‌های خدادادی، در زندگی ۵
- ۱-۲-۱- آیه‌ی اول (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...) ۵
- ۱-۲-۱-۱- عنوان اعمال، تعیین کننده‌ی حکم آن ۶
- ۱-۲-۱-۲- گرد و خاک نکردن در زندگی دیگران ۶
- ۱-۲-۱-۳- نظر اجتهادی دادن حاصل فهم کار ائمه و ترکیب درست با موضوعات جدید ۶
- ۱-۲-۱-۴- تتمه ۷
- ۱-۲-۲- آیه‌ی دوم (لِيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ...) ۷
- ۱-۳- نتیجه: نه گردوخاک کردن در زندگی دیگران، نه بدبختنمایی ۸
- ۲- بحث علوم قرآنی؛ اسم سوره‌ها توسط خود پیامبر راهبری شده است ۸
- ۳- بحث اصلی؛ شح صدر للاسلام، شرح صدر للكفر ۸
- ۱-۳- تکبر، باعث شرح صدر للكفر ۹
- ۲-۳- حکمت، عامل نورانی شدن قلب و شرح صدر للاسلام ۹
- ۱-۲-۳- عمل مطابق فطرت، راه رسیدن به حکمت ۹
- ۲-۲-۳- باور به یک سری اعتقادات و عمل به آنها، راه رسیدن به حکمت ۱۱
- ۱-۲-۳-۱- نقد اعتقادات به شدت فلسفی و دور از عمل امروز ما ۱۱
- ۳-۳- اهل لفظ و اهل معنا ۱۱
- ۱-۳-۳- اهل لفظ، معنا را نمی‌فهمند ۱۱
- ۱-۳-۳- حکم دنیا به خدا، مثل حکم لفظ به معنا ۱۲
- ۲-۳-۳- حرکت اهل معنا در فضای نورانیت (يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) ۱۲

۳-۴- جمع بندی

۱۳.....

۴- نکته‌ای راجع به بحث ولایت (فتنه‌ی عدالتخواهان)

۱۳.....

آیه‌ی اصلی: ۷۴ بقره

سایر آیات: اعراف: ۳۲ و ۱۴۶ و ۱۶۳، شعراء: ۱۸۸ و ۱۸۹، صافات: ۸۴، نساء: ۵۹ و ۶۱ و ۹۱.

کلمات کلیدی اصلی: متجمل بودن، شرح صدر لاسلام، شرح صدر للكفر، حکمت، عمل، فتنه‌ی عدالتخواهان.

کلمات کلیدی فرعی: متبائن بودن، بدبخت‌نمایی، گردوخاک نکردن در زنگی دیگران، راهبری نام سوره‌ها توسط پیامبر، تکبر، اهل معنا، اعتقادات فلسفی، ولایت.

بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته، به مدت حدوداً ۱ ساعت ۱۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) در سه بخش با سه موضوع متجمل بودن، بحث قرآنی، بحث روز (فتنه‌ی عدالتخواهان) برگزار شد.

در بخش اول، در توضیح مطلبی که در تلگرام طرح گردیده بود، بحثی راجع به «متجمل بودن مؤمن» مطرح گردید. گفته شد که متجمل بودن، در مقابل متبائن بودن (یعنی بدبخت‌نمایی) است. انسان هرچقدر هم که بدبخت باشد، نباید خودش را بدبخت نشان دهد. از طرفی، روایات و آیاتی هست که توصیه می‌کند به اینکه باید اثر نعمت‌هایی که خدا داده است، در زندگی دیده شود. اما این هم بدین معنی نیست که اشخاص با نشان دادن نعمت‌هایی که دارند، قصد گردوخاک بپا کردن در زندگی دیگران را داشته باشند.

در بخش دوم، بحث قرآنی با محوریت آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) که مربوط به داستان «گاو بنی‌اسرائیل» است، طرح گردید. در ابتدا این تئوری مطرح شد که ممکن است نام سوره‌ها توسط خود پیامبر راهبری شده است.

سپس بیان شد که آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، آیه‌ی پایانی داستان «بقره» است که به بحث قلب پرداخته است. بیان شد که قلب‌ها در این داستان، قلب متردد و مریض بود و با اینکه در نهایت دستور را انجام داد، اما نتیجه‌ی لازم را بدست نیاورد و شد قلب قسی. از همین جهت، بحث شرح صدر لاسلام و شرح صدر للكفر بیان شد.

گفته شد که تکبر داشتن باعث شرح صدر للكفر است. سپس با مطرح شدن این عنوان که «اهل لفظ، معنا را نمی‌فهمند»، بحثی راجع به لفظ و معنا طرح گردید.

پس از آن، یکی از عوامل شرح صدر لاسلام، «حکمت» دانسته شد. در همین راستا، در ضمن بیان اینکه حکمت با فلسفه متفاوت است گفته شد که اتفاقاً، مسیر حکمت از «عمل» می‌گذرد و در ادامه با تأکید به نقش «عمل» در بدست آوردن «حکمت»، آیاتی در همین راستا بررسی شد.

پس از آن با توجه به فقره‌ی و... إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... بیان شد که بعضی، هبوط کرده‌اند اما شعور دارند. در فضای نورانیت حرکت می‌کنند.

در بخش سوم، در بیان بحثی راجع به ولایت، فتنه‌ی عدالتخواهان مطرح گردید و نکاتی راجع به آن طرح گردید.

بخش دوم - مباحث تفسیری

۱- توضیحی راجع به متجمل بودن مؤمن

(۱+) در تلگرام، حدیثی راجع به تجمل گذاشته شد^۱. سؤالاتی پیرامون آن پرسیده شد. لذا در بخش اول این جلسه، به این موضوع پرداخته می‌شود.

در کتب روایی ما باب روایتی داریم به نام تجمل و اینکه مؤمن متجمل است. باب التجل و اظهار النعمه. نسبت تجمل با تجملگرایی چیست؟ آیا متجمل بودن، تو دل آدمها را خالی کردن است؟ آیا خون به دل مردم کردن هست یا نه؟ نظر دین چیست؟ معمولاً معنی بدی از تجملگرایی در ذهن است.

۱-۱- متجمل بودن به معنای نهی از بدبخت‌نمایی

(۳+) خلاصه این مبحث اینچنین است: «متجمل» بودن در مقابل «متبائث» بودن است. «متبائث» بودن یعنی انسان بدبخت‌نمایی کند، خودش را انسان گرفتار و بدبختی نشان دهد. خوب است که انسان هرچقدر هم که بدبخت باشد، خودش را بدبخت نشان ندهد. این قدر متیقن از این بحث است. ائمه و پیامبر (صلی الله علیه و آله) اینطور بودند که اگر مشکلی هم داشتند، آن را جار نمی‌زدند. حتی در روایت است که پیغمبر اینچنین اخلاقی داشتند که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ... مرسوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که هرگاه امری شادمانش می‌ساخت، می‌فرمود: خدا را شکر بر این نعمت... وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ^۲ و چون پیش آمدی می‌کرد که ایشان را اندوهگین می‌نمود می‌فرمود: خدا را شکر در هر حال.» یک زبان شاکر داشتند. از ویژگی‌هایی که جزو ویژگی‌های متقین هست که امیرالمؤمنین در خطبه‌ی همام به آن اشاره می‌کنند این است که «تَجَمَّلًا فِي فَاقِهِ... یک انسان متجمل در فاقه»، یعنی درست است که بدبخت است و گیر کرده و فقیر است، ولی انسانی است که سرش را بالا می‌گیرد و طوری هزینه می‌کند که صورت خودش را با سیلی سرخ نگه می‌دارد. در ظاهر طوری است که کسی فکر نمی‌کند که او انسان بدبختی است.

(۱۶-) لزومی هم ندارد که نشان دهد که من خیلی آدم بدبختی هستم. در روایات آمده است که این ناشکری خداست. خدایی که این همه نعمت داده است، آنوقت بخاطر چندتا نعمتی که به دلیلی گرفته است، شخص دائم ناشکری

۱. ﴿تَجَمَّلُ غَرَابِي فِي رَوَايَاتٍ﴾

در روایات بابی داریم به اسم تجمل که باید تئوریزه شود.

این تجملی که در روایات آمده، مقابل بدبخت‌نمایی است.

انسان خوب نیست خودش را بدبخت نشان دهد. انسان باید خودش را متجمل نشان دهد. یعنی یک کسی که از بیرون به او نگاه می‌کند باید ببیند این چقدر خوش‌بخت است.

در واقع «يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» با همان درآمد خودش باید طوری زندگی کند که خودش را بدبخت نشان ندهد.

متجمل به این معناست که در روایات آمده است.

۲. اصول کافی ج: ۳ ص: ۱۵۳ روایه: ۱۹

کند و بگوید من این نعمت ها را ندارم. این درست نیست. بگوید من از دست خدا نعمت نگرفتم و من خیلی آدم بدبخت و بیچاره‌ای هستم. این‌ها درست نیست.

(۷-) البته حرف‌های دیگری هم هست. این آیه را هم ببینید. این آیه، آیه‌ایست که در همین معنا وجود دارد. در آیات بالاتر، بحث صدقات می‌شود، بعد می‌فرماید: (۲۷۳ بقره) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ... (صدقه از آن) فقرائی است که در راه خدا از کار مانده‌اند، و نمی‌توانند سفر کنند... يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ... اشخاص بی‌خبر آنان را بس که مناعت دارند توانگر می‌پندارند، از بس که عقیف هستند. این شخص «تجمل فی فاقه» را دارد.

(۸-) حتی خود امیرالمؤمنین که گاهی اوقات لباس‌های مندرس می‌پوشیدند، اگر چنین ذهنیتی برای طرف مقابل بوجود می‌آمد که علی ندارد که اینچنین می‌پوشد، خودشان برخورد می‌کردند. در روایتی هست که شخصی گفت علی که اینچنین می‌پوشد به این خاطر است که کفگیرش به ته دیگ خورده است. حضرت به مسئولشان می‌گویند که همه‌ی این خرماها را بفروش، همه را سکه کن، این سکه‌ها را بگذار جلوی من، بعد من از تو خرما می‌خواهم و تو به این سکه‌ها لگد بزنی تا این سکه‌ها بریزد روی زمین. حضرت یک فیلم طراحی می‌کنند. بعد آن شخص را صدا می‌زنند و این سناریو را اجرا می‌کنند. با پخش سکه‌ها آن شخص، جا می‌خورد. اینطوری نیست که من بدبختم و به این خاطر اینطوری سوار می‌شوم، اینطوری می‌پوشم، بحث این نیست؛ بحث این است که من خودم این شیوه‌ی زندگی را انتخاب کردم. آن هم به این دلیل که مسئول حکومت هستم. فقرا به من نگاه می‌کنند. وگرنه نه برای اینکه نشان دهم من بدبختم.

۱-۲- توصیه به دیده شدن اثر نعمت‌های خدادادی، در زندگی

(۶-) از آنطرف روایاتی است که گفته است باید اثر «ما أنعم الله به علیه»، دیده شود؛ «و لِيُرَ عَلَيكَ أَثْرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ... بر تو باید اثر آنچه که خدا نعمت داده است، دیده شود.» اگر کسی می‌خواهد سخت بگیرد، می‌تواند به خودش سخت بگیرد. فرض کنید کسی می‌تواند ماشینی برای خانواده تهیه کند، تهیه کند. اگر سخت‌گیری‌هایی به خودش می‌خواهد بکند، به خودش بکند. این که دائم خودش را در یک سختی‌ای بگذارد که فلان هزینه‌ها را نباید بکنم، اگر این هزینه‌ها را بکنم، درست است یا نه و درگیر اینچنین چیزهایی است. این تجمل فی فاقه داشتن، و حتی (۱۱ ضحی) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ^۳ برای همین است. به این حرف‌هاست. در اینجا به بررسی دو آیه که اهل بیت در این موضوع به آن استناد می‌کردند، می‌پردازیم:

۱-۲-۱ - آیه‌ی اول (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...)

(۱۰+) (۳۲ اعراف) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ... بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را، حرام کرده؟ ... قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ... بگو این‌ها در حیات دنیا برای مؤمن است، خالصش هم در قیامت است.

۳. و نعمت پروردگارت را با رفتار و گفتارت بازگو کن.

۱-۲-۱- عنوان اعمال، تعیین کننده‌ی حکم آن

(۱۱+) اگر این افعال موضوع یک سری کارهای دیگر شد، این صحیح نیست. گاهی اوقات خودِ فعل که زبان ندارد، باید ببینیم که موضوع چه حکمی می‌خواهد قرار بگیرد. یک موقع من می‌خواهم شخصی را بزنم، یک وقت عنوانش ظلم است و حرام. اما یک بار دیگر کسی را می‌زنم، عنوانش تأدیب است که یا واجب است یا مستحب. یعنی صرف «زدن» که معنایی ندارد. غلبه‌ی آن عنوان مهم است.

گاهی اوقات، شخص زندگی می‌کند، زندگی اش قارونی است. یعنی در چشم کردن اموالش هست. یک زندگی معمول و متداول نمی‌کند. یک نفر گاهی یک ماشین سه میلیاردی سوار می‌شود و در خیابان‌ها پرسه می‌زند، این کار تجمل در برابر بدبخت نمایی نیست بلکه عملاً به معنای مانور پول است. یعنی همان کاری است که قارون در قرآن انجام می‌دهد. ماشین‌های آنچنانی و خانه‌های آنچنانی می‌خرد و بعد هم می‌گوید (۳۲ اعراف) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ. اما یک وقتی می‌بینید شخص، بالا شهر هم نشسته است اما زندگی اش یک چنین عنوانی ندارد. گاهی ما هم نمی‌دانیم.

(۱۷+) در زمان پیغمبر شترهایی سوار می‌شدند، شترهای سرخ مو. قیمتش به اندازه ی پنجاه شتر بود. نه به این معنا که به اندازه ی پنجاه شتر خوب بود، نخیر، برند بود. این سبکی بوده است که در زمان عثمان مد شده بود. این سبک زندگی، مرکب سوار شدن و ... شخص صرفاً شتر خوب سوار نمی‌شود، شتر برند سوار می‌شده است. در چشم ملت می‌کند که من یک چنین برندی دارم.

۱-۲-۲- گرد و خاک نکردن در زندگی دیگران

(۱۳+) در این که مانورهای پول می‌دهند، گاهی هم مانورهای دیگر می‌دهند. مثلاً شخص پست اینستاگرام می‌گذارد که با خانمش رفته سفر، علائمی که نشان دهنده‌ی رابطه‌ی خوب او با همسرش هست. خیلی خوش می‌گذراند و این را دائم نشان می‌دهد. ارتباط خوب خودش را با همسرش را نشان می‌دهد. این هم به نوعی خون بپا کردن است. یعنی گردوخاک کردن در زندگی دیگران است.

(۱۴+) اگر بخواهیم معنی تجمل را در اینجا پیاده کنیم، باید اینطور باشد که برخورد خوبی با همسرش داشته باشد. ولی حواسمان باشد در جایی که مردم با همسرشان مشکلاتی دارند، تعریف کردن از همسر به اشکال مختلف، روی اعصاب زوج‌های دیگر است. این فرق دارد با اینکه یک ماشین سوار شده است. این کارها، بروزهایی دارد. اینها خلاف آن مرام دینی است. داریم وقتی عیادت مریض رفتید، اگر بالاسر مریض کسی سه بار بگوید که الحمدلله که من این مریضی را نگرفتم و اگر تو می‌خواستی، من هم این مریضی را می‌گرفتم، آن بلا را خدا از او برمی‌دارد. بعد هم گفتند بلند بلند بگویند. قرار نیست که بالاسر سرطانی بلند بگوید که الحمدلله که سرطان ندارم. این کار خون بپا کردن است.

۱-۲-۳- نظر اجتهادی دادن حاصل فهم کار ائمه و ترکیب درست با موضوعات جدید

(۱۶+) اگر بخواهم بحث را اجتهادی وارد شوم، در زمان‌های مختلف با عرف‌های مختلف، لبه‌های مختلفی دارد. برند پوشیدن، برند سوار شدن، جزو همین تجملات است. گاهی اوقات بوده، گاهی اوقات نیست. در روایات توصیه هم می‌کند. گاهی اوقات موضوع، عوض شده است.

کمک به اقتصاد داخلی، موضوع امروزی است تاحدی. این موضوع به این مقدار، قبلاً نبوده است. اجتهادی نگاه کردن، گاهی اوقات خرید داخلی را اولویت می‌دهد که این‌ها به موضوعات امروزی ما اضافه شده است.

(۱۹-) مثلاً در بحث انفاق گاهی اوقات ائمه، خیلی چیزهایشان را نصف کرده و انفاق می‌کردند؛ حتی لنگ کفش. آن زمان دو کفش لنگه نداشته. دو تکه چوب بوده است که هر کدام قیمت داشته. ولی انفاقی بدین شکل در این زمان، معنی ندارد. آن کاری که می‌کردند، باید درست فهم شود، با موضوعات جدید هم درست ترکیب شود، آن موقع بشود یک نظر اجتهادی را در این زمینه داد.

۱-۲-۱-۴- تتمه

(۱۹+) ولی اجمالاً اینکه بعضی‌ها آه و ناله‌هایشان را جلوی بقیه می‌گذارند، این کار درست نیست. از آنطرف هم بعضی‌ها می‌فهمند که دارند گرد و خاک می‌کنند برای بقیه. خودشان راه، زندگی شان راه، بچه شان راه، موفقیت‌هایشان راه، در چشم بقیه می‌کنند. این هم پدیده‌ی منفی است و مورد پسند دین هم نیست. خیلی اوقات عقلایی هم نیست. قارونی بودن و مانور قارونی آمدن، چیز خوبی نیست.

۱-۲-۲- آیه‌ی دوم (لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ...)

(۲۰+) این آیه خارج از سیاق استفاده می‌شود. مطلب راجع به طلاق است. ائمه کاری که می‌کنند این است که آیات را خارج از سیاق استفاده می‌کنند. یعنی جدا می‌کنند و استفاده می‌کنند. (۷ طلاق) لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ... معنی در سیاقش این است که باید مرد توانگر بقدر توانگریش هزینه‌ها را در ایام عده بدهد... وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ... کسی هم که روزی بر او تنگ شده است، همان مقداری که دارد بدهد. کسی که وسعت بیشتری دارد با همسر خودش با وسعت بیشتری برخورد کند. این معنی در این سیاق است اما کاری که کردند این است که این تکه را جدا کردند «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ...» اینکه ائمه با چه مکانیزمی این کار را انجام می‌دهند، بحث تخصصی خودش را دارد. معنی «نفقه» به معنای «هزینه» است. اما می‌فرمایند «توانگر مطابق توانگری خودش هزینه بکند». یعنی اگر دارد که چند دست لباس بپوشد، این کار را بکند. می‌فرمایند: موثر^۴ مطابق توانگری خودش هزینه کند. این‌ها همه باید با تمام پارامترهای دیگر دیده شود. پارامترهایی که آیا طرف با دشمن برخورد دارد. دارد وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابن عباس را برای مذاکره با خوارج می‌فرستند، بنز سوار می‌شود و می‌رود. مدل برخورد با کفار و ارتباط با کفار، شاید باید یک فرم دیگری باشد. جا دارد که انسان روح کارهای دینی را دربیورد، داستان‌ها و احادیثی هم که داریم، در بیورد، اصلاً اجتهاد یعنی مجموعه‌ای از این اتفاقات که بتواند اینها را جمع‌بندی بکند.

۴. مؤثر یعنی بدبخت اما مؤثر یعنی کسی که [دارایی] دارد.

۱-۳- نتیجه: نه گردو خاک کردن در زندگی دیگران، نه بدبخت‌نمایی

(۲۴-) ذیل آیه ۷ طلاق آورده اند که توانگر مطابق با توانگری اش هزینه کند، روایاتی هم ذیلش هست. اینطور نبوده است که بقیه‌ی امامان، همه مثل امیرالمؤمنین می‌پوشیدند. اتفاقاً خیلی نقل شده است که یک پوشش قابل قبولی داشتند. مثلاً عبای خیلی خوبی، پیراهن خوبی یک همچنین چیزهای اینچنینی در روایات هست که می‌پوشیدند. سؤال شد یک کسی عده و عده‌ای دارد، پیراهن‌هایی دارد، چند نوع قبا دارد، این انسان، انسان اسرافکاری است؟ فرمودند: ان الله يقول ليقول ليقول ذو سعة من سعة، اگر کسی توانی دارد باید این توان و اثر نعمتش دیده شود.

در جاهای دیگری که انسان‌ها گرد و خاک می‌کنند خوب نیست. عده‌ای هم برای اینکه گرد و خاک نکنند، از بدبختی‌هایشان می‌گویند که این هم کار خوبی نیست. چون این سؤال شده بود، بحث تجمل عرض شد.

۲- بحث علوم قرآنی؛ اسم سوره‌ها توسط خود پیامبر راهبری شده است

(۲۷-) در این مباحث تفسیری، نگاه متفاوتی به داستان گاو بنی اسرائیل شده است. حتی در این فواصل به این تئوری فکر می‌کنم که شاید خود اسم سوره‌ها را هم ائمه با یک مناسبتی راهبری‌اش کردند. اینطور نبوده که بیخودی اسم این سوره شده است «گاو». به دلیل وجود این داستان که داستان محوری بوده است، پیامبر این اسم را راهبری کردند تا جا بیفتد. البته این تئوری باید بیشتر فکر شود. یا اینکه چرا سوره‌ی ولایت اسمش شده است «مائده». آیا صرفاً بخاطر جریان تقاضای حواریون و داستان مائده بوده است؟ و اصلاً آن جریان، چه جریانی بوده است؟ شاید بدین دلیل است که این داستان خیلی محوری بوده است و نقش محوری ای را در جریان ولایت بازی می‌کند که آن را کشاندند آوردند به عنوان اسم سوره. زمان پیامبر یک همچنین راهبری‌ای کردند که بگویند «فی السّوره التي یذکر فیها مائده»، یا «فی السّوره التي یذکر فیها البقره». به هر جهت این ممکن است باشد که اسامی سوره‌ها توسط خود پیغمبر راهبری شده است که این اسم‌ها جا بیفتند. این بحث قابل فکر است به عنوان پروژه‌ی تحقیقاتی.

۳- بحث اصلی؛ شرح صدر للاسلام، شرح صدر للكفر

(۲۸+) داستان «بقره»، داستان راهبردی‌ای است. آیه‌ی ۷۴ که آیه‌ی پایانی این داستان است، راجع به قلوب بحث کرده است. (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ... قَلْبَهَا بعد از این داستان قسی شد. با اینکه آن قلب در نهایت یک کاری انجام داد، آن واجب را انجام داد ولی به دلیل آن قلب متردد، قلبی که مریض است، قلبی که باور نمی‌کند، حتی اگر این شخص کاری را انجام بدهد، نتیجه‌ی لازم را برای این قلب بوجود نمی‌آورد، حتی نتیجه‌ی عکسش را بوجود می‌آورد و مشکا قلب باید حل شود. این نوع ورودی بود که ما در این داستان داشتیم.

عرض کردیم که آنچه که در پذیرش دین مهم است، «شرح صدر للكفر» و «شرح صدر للاسلام» است. یعنی سینه‌ی باز برای پذیرش اسلام و سینه‌ی باز برای پذیرش کلمات کفر؛ در حقیقت یعنی قلبی که این را و یا آن را می‌پذیرد. همین قلب که بعضی چیزها را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد، چطور یقین می‌کند. آیا یقینی که قرآن ما را به آن سمت می‌برد، یقین‌هایی است که از جنس برهان عقلی و معجزه و از این دست چیزهاست؟ در جلسه‌ی گذشته عرض کردیم که در

دین ما اینطور نیست که باید ادعای نبوت باشد به علاوه معجزه؟ کجای قرآن اینطور گفته شده است؟ معجزه کلاً برای کسانی می‌آید که قبول نمی‌کنند و البته بعد از معجزه هم قبول نمی‌کنند. نوع آیات قرآن اینطوری است. معجزات می‌آید برای کسانی که قبول نمی‌کنند؛ نوعاً بعدش هم قبول نمی‌کنند آلاً برای عده‌ای محدود مثل ساحران فرعون؛ کسانی با این خصوصیت که تکبر ندارند.

۳-۱- تکبر، باعث شرح صدر للكفر

(۳۳-) (۱۴۶ اعراف) سَأُصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ... و کسانی را که در این سرزمین بناحق بزرگی می‌کنند از آیه‌های خویش منصرف خواهم کرد؛ این تکبر دارد، آیات را برمی‌گرداند. نمی‌تواند آیات را بفهمد. هرچقدر نشانه باشد نمی‌فهمد. هرچقدر هم استدلال باشد او این استدلال را جذب نمی‌کند؛ نه اینکه متن استدلال را نمی‌فهمد بلکه این آیه را به عنوان آیه و نشانه بودنش نمی‌فهمد. یک بحثی هست راجع به اینکه تمام این حوادثی که می‌بینید، آیه و نشانه است. چیزی پس پرده‌ی آن است. اصل آن است و شما باید آن را جذب کنید.

(۳۹-) این قلبی که قلب متکبر است، هرچقدر برهان هم باشد، برهانش را یاد می‌گیرد، اما قلب تمکین نمی‌کند، چون تکبر کار قلب است. (۱۴۶ اعراف) ...وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا... هر آیه‌ای اگر ببینند تبدیل به ایمان که از مقوله‌های قلب است نمی‌شود... وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ آلرُّشْدِ لَّا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا... اگر راه کمال ببینند آن را پیش نگیرد... وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ آلْعَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا... و اگر راه ضلال ببینند آن را پیش گیرند. این به این دلیل است که به تعبیر قرآن (۹۱ نساء)... أُرْكِسُوا...؛ معکوس شده است. این همان چیزی است که قرآن به عنوان شرح صدر للكفر می‌گوید.

۳-۲- حکمت، عامل نورانی شدن قلب و شرح صدر للاسلام

(۳۱+) آن چیزی که قرآن از آن به نام «حکمت» یاد می‌کند. اینقدر «حکمت» را با «فلسفه» نام می‌برند که انسان خیال می‌کند حکمت یعنی فلسفه. «حکمت» به معنای «یک کار عقلانی انجام دادن» نیست. در نهج البلاغه اینطور دارد که «قلبت» را با «حکمت» نورانی کن. این نورانیت قلب است که چیزی را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد. اگر نورانیت دارد، می‌پذیرد، اگر نورانیت ندارد نمی‌پذیرد. ولو اینکه استدلال‌ها برای این بحث کفایت بکنند.

برداشت ما از حرف قرآن این است که در نهایت قرآن شما را به یک قلب باز شرح صدر نورانی خدا فهمی دعوت می‌کند که نه احتیاج به معجزه دارد و نه استدلال؛ خدا را می‌بیند، خدا را وجد می‌کند. اما علم اعتقادات به استدلال‌هایی دعوت می‌کند که عقل را اغنا می‌کند. و اسمش را هم می‌گذارند حکمت، دقیقاً خلاف نظر قرآن.

۳-۲-۱- عمل مطابق فطرت، راه رسیدن به حکمت

(۴۰+) مسیر قرآن برای نورانی کردن قلب با حکمت، مسیر عمل است. می‌گوید یک سری اعمال مطابق با فطرت انجام بده، این اعمال رو هم انجام بده، این قلب را نورانی می‌کند و آن فهم را ایجاد می‌نماید. در ادامه آیاتی را بررسی می‌کنیم برای اینکه نشان دهیم نقش عمل را در نورانیت قلب. قرآن چگونه در چندین آیه برای نورانیت قلب، دستورات عملی می‌دهد. از روی آیات سریع عبور می‌کنیم:

(۴۲-) (۲۳ اسراء) وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید... إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛ و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید ، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو. (۲۶ اسراء) وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ... حق خویشاوند و مسکین و راه مانده را بده ...وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا؛ و اسراف و زیاده‌روی هم مکن. ابتدا می رود در بحث پدر و مادر و سپس خویشاوندان. در آیات بعدی هم یک سری کارهای عملی دیگر می‌فرماید؛ انفاق بکنید^۵، قتل نفس نکنید^۶، مال یتیم نخورید^۷، روی معاهداتتان پایبند باشید^۸. باز می‌فرماید (۳۵ اسراء) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، و چون ترازو داری می‌کنید کیل تمام بدهید و با وزنی مستقیم و یکسان بدهید و بستانید این هم (برای دنیایتان) خویست و هم در آخرت عاقبت بهتری دارد. (۳۶ اسراء) وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ دنبال چیزی را که بدان علم نداری مگیر که گوش و چشم و دل درباره همه اینها روزی مورد بازخواست قرار خواهی گرفت. (۳۷ اسراء) وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا؛ در زمین با نخوت و غرور قدم مزن تو نه می‌توانی زمین را بشکافی و نه به بلندی کوهها می‌رسی (خلاصه نمی‌توانی هر چه بخواهی بکنی). این همه اعمال تا می‌رسد به این آیه: (۳۹ اسراء) ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ... این‌ها از جمله وحی‌هائی است که پروردگارت از حکمت بسویت فرستاد. این همان حکمت است.

(۴۶+) وقتی می‌گویند خداوند حکیم است، عده ای فکر می‌کنند که این حرف یعنی خداوند فیلسوف است؛ اینطور نیست. بلکه این‌ها حکمت‌هایی است که قرآن وقتی استفاده می‌کند یعنی اینکه شخص /عملی انجام می‌دهد که از حکمت ناشی می‌شود. یعنی شخص این اعمال را انجام دهد، حکیم می‌شود، قلبش نورانی می‌شود. قرآن دنبال این مسیر است. آن وقت است که انسان با نورانیت با شرح صدر، با تواضع، مسیر را می‌بیند. به این شکل مسیر را ببینی و بروی، بیابی و بروی. به این دلیل است که اینقدر تأکید قرآن است روی شرح صدر للكفر یا للاسلام، قساوت قلب ، نورانیت و ... در سوره‌ی لقمان وقتی می‌فرماید که لقمان حکمت به فرزندش گفت، ببینید که چه چیزهایی گفته است؛ چیزهایی از جنس عمل.

۵. (۲۶ اسراء) و... وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا؛

۶. (۳۱ اسراء) وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا؛

و فرزندان خود را از ترس فقر مکشید ، ما آنان را و خود شما را روزی می‌دهیم ، و کشتن آنان خطائی بزرگ است.

۷. (۳۴ اسراء) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛

به مال یتیم هم نزدیک مشوید مگر بنحوی که تصرف در آن بهتر باشد برای یتیم از تصرف نکردن ، (و همچنان مال او را نگه دارید) تا به حد رشد برسد ، و (نیز) به عهد خود وفا کنید ، که از عهدها نیز بازخواست خواهید شد.

۸. (۳۴ اسراء) ... وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ اینکه ما فکر می‌کنیم اخلاق‌ها را خارجی‌ها ندارند، پس آن‌ها از نورانیت بهره مند نمی‌شوند، صحیح نیست. قرآن می‌فرماید (۳۹ فصلت) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَرَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً... بعضی زمین‌ها را می‌بینی که خاشع‌اند، آب نخورده، نجیبیده، ولی خاشع است... فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ... ولی وقتی ما باران بر آن نازل می‌کنیم به جنب و جوش می‌افتد و بالا می‌آید؛ کافی است آب بخورد. بعضی از زمین‌ها هم اینچنین است که جذب آبش بالاست. چون خصوصیات تقوا را رعایت می‌کنند. دروغ نمی‌گویند، پایبند عهدشان هستند. اینکه می‌فرماید ... إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا، یعنی عهد مورد سؤال است. آدم‌های بی‌تکبر خاشع، آدم‌های بی‌منیت خاشع.

(۵۰-) عمل مهم است. شخصی به امیرالمؤمنین می گوید نمی توانم نماز شب بخوانم. حضرت نمی گویند که اشکالی ندارد؛ می فرماید أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ: تو یک سری اعمال گناه آلودی انجام می دهی که این گناه، تو را بسته است. این گناه نمی گذارد این کار را انجام دهی.

۳-۲-۲- باور به یک سری اعتقادات و عمل به آن‌ها، راه رسیدن به حکمت

(۴۸-) به این آیه دقت کنید، آن وقت متوجه می شوید که باور به یک سری اعتقاداتی، حکمت می آورد. در سوره ی بقره می فرماید (۲۶۸ بقره) **الْشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**؛ شیطان به شما وعده تنگدستی می دهد، و به بدکاری و با خدا از جانب خود آمرزش و فزونی به شما وعده می دهد، که خدا وسعت بخش و دانا است. (۲۶۹ بقره) **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ...** حکمت را به هر که بخواهد می دهد. یعنی حکمت این چیزهاست. فهم آیه ۲۶۸، حکمت است. حکمت این هست که شما بفهمی که اگر پول بدهی پولت کم نمی شود. این فهم قلب است. قلب متواضع که با یک سری عمل، حکمت پیدا می کند.

۳-۲-۱- نقد اعتقادات به شدت فلسفی و دور از عمل امروز ما

(۵۰+) عمل معرفت زایی دارد. به نقش عمل دقت کنید. به اینکه حکمت آفرین است؛ نورانیت آفرین است. خیلی از این اعمال اعمالی است که خیلی اوقات مطابق با فطرت است. رسیدگی به والدین، کمک به محرومین و ... فطری است. کمک به مستضعفین و محرومین یک کاری می کند با قلب که قلب یک چیزهایی را می فهمد. این همان چیزی است که ما احتیاج داریم. یک قلبی که (۸۴ صافات) **إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**؛ قلب سالم! (۸۸ شعراء) **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ**؛ (۸۹ شعراء) **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**؛ این قلب سالم هست که معارف را جذب می کند، فهم‌ها را پیدا می کند. خیلی از آن هم متکی به عمل است، عمل درست. این حرف حرف قرآن است. حرف فیلسوف‌ها و کتاب‌های اعتقادی ما نیست. کتاب‌های اعتقادی ما یک مشت استدلال است، که می خواهد عقل را اغنا کند، و این یک مسیر دیگر است.^{۱۰}

بعضی اوقات ما می خواهیم اعتقاداتمان را از روی این‌ها در آوریم. اعتقادات ما امروزه به شدت فلسفی است. در صورتیکه قرآنی‌اش اینطور نیست. شما باید بروید هیئت، باید به پدر و مادر رسیدگی کنید، باید مال سالم بدست بیاوری، باید کمک به محرومین بکنی، نمازت را بخوانی و ... بعد ببینید همین‌ها چطور به شخص توفیق نماز شب می دهد. بعد می بینید قلب نوارنی می شود.

۳-۳- اهل لفظ و اهل معنا

۳-۳-۱- اهل لفظ، معنا را نمی فهمند

(۵۵+) بعضی‌ها هم واقعاً نمی فهمند: (۵ فصلت) **وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكْتَنِهٖ مَّمَّا تَدْعُونَا اِلَيْهِ ...** دل ما در یک کنان و غلافی قرار گرفته است که اصلاً نمی فهمیم که تو چه می گویی. اصلاً معادلات تو را نمی فهمیم. این نکته‌ای است که خود شخص

۹. (شعراء ۸۸)-روزی که مال و فرزندان سود ندهد. (شعراء ۸۹)-مگر آنکه با قلب پاک سوی خدا آمده باشد.

۱۰. این حرفی که من می گویم نه اینکه من اخباری هستم، من مدرس فلسفه هستم.

اقرار می‌کند که من معادلات تو و روش زندگی تو را نمی‌فهمم. چرا؟ چون من اهل لفظ هستم، اهل معنا نیستم. من همین چیزهایی که انجام می‌دهم را می‌فهمم.

۳-۱-۱- حکم دنیا به خدا، مثل حکم لفظ به معنا

(۳۴-) یک وقت می‌گویند شخص اهل معناست. برای درک آن حالت «لفظ و معنا» را دقت بکنید. شما «لفظ» را می‌شنوید نه «معنا» را. اصلاً «معنا» چیزی نیست که شنیده شود ولی اصل آن چیزی که رد و بدل می‌شود، معناست. این اصوات را شما می‌شنوید، معنا را نمی‌شنوید چرا که «معنا» چیزی نیست که بتوان آن را دید یا شنید؛ ولی اگر به شما بگویند که اصل، لفظ است یا معنا؟ شما می‌گویید «معنا». اصلاً لفظ ذوب شده است در معنا. دقیقاً همان چیزی را که شما می‌شنوید و می‌بینید، یعنی آن چیزی که قابل حس است، ذوب است در چیزی که قابل حس نیست. و شما دقیقاً آن «معنا» را می‌فهمید. به پروسه‌ی شنیدن خودتان دقت کنید که چگونه معنا می‌آید و لفظ را می‌پیچاند و می‌رود. از لفظ ردپایی به میان نمی‌آید آنقدر که انگار شما معنا را می‌شنوید.

(۳۵+) حکم دنیا نیز چنین است. یک خدای اصلی وجود دارد که این‌ها همه‌اش آیات است. اگر رسیدیم به اینکه این حکم این دنیا با خدا شد مثل لفظ و معنا، می‌فهمیم که اصلاً اینجا این جنس دیدنی و شنیدنی ذوب است در آن اصل. اینقدر بحث دین راجع به این است که از این دنیا فاصله بگیرید. شخص مشغول (۱۶۳ اعراف)... عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى... است؛ یک چنین شخصی مثل کسی است که گیر می‌کند در الفاظ. مثل اینکه به زبان فرانسوی چیزی بگویم، او دیگر گیر می‌کند در این لفظ. کل حرف‌هایی که زده می‌شود، گنگ است. به هم بی‌ارتباط است. فکر کنید کسی اینجا انگلیسی بلد نباشد، من اگر متن انگلیسی بخوانم، در نگاه او، الفاظ به هم بی‌ربط است، همه چیز به هم بی‌ربط است. به این دلیل که این‌ها معنا ندارد. یکسری الفاظ از هم گسسته است. من تنها یک سری اصوات تولید می‌کنم.

(۳۵-) ما در دنیا گرفتار این داستان هستیم بیشتر که (۱۶۳ اعراف)... عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى... ، دلمان خوش است که داریم با هم انگلیسی صحبت می‌کنیم فارغ از اینکه می‌فهمیم یا نمی‌فهمیم. دلمان خوش است که الفاظ را می‌شنویم. یک الفاظ انگلیسی می‌شنویم. اینکه ما پشت صحنه‌ی حوادث را نمی‌فهمیم به این علت است که مشغول (۱۶۳ اعراف)... عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى... هستیم. وگرنه آن پشت سر، مفاهیم با همدیگر ارتباط دارند، جمله تشکیل می‌دهند، متن تشکیل می‌دهند. موضوع اینکه می‌گویند اهل معناست، یعنی اهل ایمان است. آیه را آیه بودنش را متوجه می‌شود، مال این است که اینقدر توانسته با دنیا فاصله برقرار بکند و فکرهای آنسویی بکند، مثل یک آدمی است که خرد خرد زبان انگلیسی را یاد گرفته است، یعنی معانی را یاد گرفته است.

۳-۳-۲- حرکت اهل معنا در فضای نورانیت (يَهْبِطُ مِنْ حَشِيئَةِ اللَّهِ)

(۵۲+) اینکه (۲۸ حدید)... وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ... این‌ها مال قیامت نیست. آیات مربوط به قیامت چیز دیگری است. این آیه مربوط به دنیاست. یک نورانیتی ایجاد می‌شود که شخص در فضای نورانیت حرکت می‌کند. این مسیر در قرآن باید بدست بیاید. لذا (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... بعضی از سنگ‌ها هستند بیشعور بیشعور می‌افتند پایین، هبوط می‌کنند، کار زمینی انجام می‌دهند. برخی از آدم‌ها هم اینچنین‌اند. چرا که آدم که هبوط کرده است. وقتی

هبوط می کند، نکاح می کند، وقتی هبوط می کند، غذا می خورد، وقتی هبوط می کند، کار می کند، ولی بعضی ها درگیر لفظ هستند. برخی از سنگ ها بی شعور هبوط می کند، هبوط کرده است اما شعورش را ندارد. اما بعضی از سنگ ها (۷۴ بقره) ... يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... هبوط می کند ولی وقتی هبوط کرده است شعور دارد. در این هبوطش شعور دارد. خشیت خدا دارد. کار زمینی می کند، نکاح می کند، غذا می خورد، کار می کند، همه ی کارهایی که بقیه می کنند، می کند؛ منتها در دل این ها، اهل معناست به همان تعبیری که عرض کردم. او نکاح بکند، می رود بالا، بخورد می رود بالا، نخورد می رود بالا. بخوابد، می رود بالا، بی خوابی بکشد می رود بالا. کار بکند می رود بالا، کار نکند می رود بالا. چون باشعور است. اهل معناست. اهل لفظ نیست.^{۱۱} معنا را می فهمد. شادی می کند، می خندد، آن موقع تمام شادی و زندگی اش، می شود (۱۶۲ انعام) قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛^{۱۲}

آن چیزی که گفتند (۱۶۱ انعام) ... دِينًا قِيمًا مَلَّةً إِبْرَاهِيمَ... به حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفته آن ملت تو. ملت و روش من چیست؟ روش من می شود این: (۱۶۲ انعام) قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. من هر یک از این کارهای زمینی را هم که انجام بدهم، همه اش بخاطر خداست. (۱۶۳ انعام) ... وَبِذَلِكَ أَمُرْتُ... من ابراهیم به این امر شدم.

(۵۶) از این جهت هست که این مسیر (۷۴ بقره) ... وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ... بعضی از سنگ ها هبوط می کنند. هبوط یک کلمه ی صرفاً مادی نیست. هبوط در قرآن به معنی از نقطه ی بالا به پایین آمدن است. مثل هبوط حضرت آدم (علیه السلام). می فرماید این شخص هبوط پیدا کرده و کارهای زمینی انجام می دهد. همین کارهای زمینی که انجام می دهد، رنگ و بوی الهی پیدا می کند. راهش هم عمل است.

۳-۴ - جمع بندی

عمل را جدی بگیرید. آن حرف مطابق با فطرت را جدی بگیرید. فطرت را سالم نگه دارید تا قلب سالم بماند. قلب که سالم بماند این می شود که (۸۴ صافات) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ یا (۸۸ شعراء) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ؛ (۸۹ شعراء) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ این قلب که سالم باشد، اگر هر حرف بدی به آن بگویید، مثل ذائقه ی درست، پس می زند. ذائقه باید درست باشد. اگر ذائقه درست باشه، خودش پس می زند. شما اینقدر نگران این نباشید که اگر یک اندیشه ای آمد و رفت و ... چه می شود، خیلی وقت ها ذائقه که درست باشد، این را پس می زند. مثل یک بدن سالم که میکروبها را خودش دفع می کند یعنی مکانیزم دفع درست و حسابی در خود بدن تعبیه شده است، خودش دفع می کند.

۴ - نکته ای راجع به بحث ولایت (فتنه ی عدالتخواهان)

(۵۸+) آن نقطه ای که نقطه ی ترس و یأس دشمن است، بحث معارف نیست؛ بلکه در مباحث اجتماعی بحث ولایت است. در سوره ی مبارکه ی نساء بعد از آیات (۵۹ نساء) ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... می فرماید (۶۱ نساء) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ... وقتی به ایشان گفته می شود به سوی معارف و رسول بیایید ... رَأَيْتَ

۱۱. رجوع شود به پاورقی ۴.

۱۲. بگو به درستی که نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن پروردگار جهانیان است

الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا؛ از معارف فاصله نمی‌گیرد اما از تو فاصله می‌گیرد؛ یعنی از آن چیزی فاصله می‌گیرد که خودش معیار محسوب می‌شود. معارف خیلی از اوقات بی‌زبان است. کسی را می‌خواهد که این معارف را ترکیب بکند و بگوید این کار بشود؛ این خط را بروید. که اکمال دین و اتمام نعمت برای همین است. چرا گفت حسبنا کتاب الله؟ او از همین وحشت داشت که این کتاب مجری لازم دارد. از این کتاب ممکن است چند جور مدل برداشت مختلف پیدا شود. یک مجری که بگوید اجتهاد این است، خط این است و روی این خط بروید لازم است. این هست که مشکل بوجود می‌آورد. اگر بگویند بروید سراغ معارف و بروید سراغ ولایت، ...رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا؛ فاصله می‌گیرند از تو، نه از معارف. این آن نقطه‌ی بحرانی داستان است همیشه.

(۶۱-) ما دوره‌ی تفریطیون را نسبت به بحث ولایت دیدیم. ممکن است فتنه‌ی افراطیون اتفاق بیفتد و این فتنه‌ها فتنه‌هایی است که در شرف انعقاد است. یک عده‌ای با اخذ معارف جلوترند، یک عده‌ای با اخذ معارف عقب‌ترند. این است که می‌گوید «المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق». بحث نصح ائمه مسلمین همه درست است. راجع به معصوم و غیرمعصوم هم هست. منتهای مراتب بدانید یک فتنه‌هایی در راه است و باید خودتان را برای این فتنه آماده کنید. فتنه‌ی آدم‌هایی که بشدت عدالتخواه هستند، بشدت اهل معارف‌اند. حالا به این نحو از ولی فاصله می‌گیرند که آن شخص [ولی] را کندرو می‌دانند. آن یکی که فاصله می‌گیرد چون شخص [ولی] را تندرو می‌داند، این از سر ما گذشته. دیگر تکرار پذیر نیست. خیلی دنبال تکرار این معنا نباشید. این از سر جامعه گذشت. اما آن فتنه تکرار می‌شود چون هنوز محقق نشده است. یک عده فتنه‌های صفینی دارند. یک عده فتنه‌های نهروانی دارند. ممکن است بعداً این‌ها در یک نقطه‌ای با هم ائتلاف کنند، که می‌کنند. مثل دو لبه‌ی قیچی که درست است که مخالف هم حرکت می‌کنند اما یک چیز را می‌زنند. این دو لبه‌ی قیچی در نهایت در یک محوری با هم ائتلاف می‌کنند. ولی تاریخ نشان داده است که فتنه‌های تفریطیون داریم در این زمینه و فتنه‌های افراطیون. باید حواسمان باشد. ما فتنه‌ای در شرف وقوع در کشور داریم از این جنس. یعنی محصول بچه حزب‌اللهی‌های تیر دو آتیشه. محصول این است. این را باید حواس همه جمع باشد.

(۶۴-) آن محوریت ولی نباید از دست برود. آن کانون محوری نباید از دست برود. نصح ائمه مسلمین سر جای خودش، ولی اگر منجر شود که یک محور کانونی را برداریم، این دیگر محور کانونی نباشد این همان چیزی است که مثل دو لبه‌ی قیچی عمل می‌کند. درست است که دقیقاً خلاف آن جریان قبلی است، صددرصد با آن مخالف است ولی دقیقاً یک کار انجام می‌دهد. مواظب بحث ولایت باشید از این به بعد با یک چهره‌ی جدید. آدم‌ها را هم باید حفظ کرد که در این ورطه‌ها نیفتند. اگر برای کسی پاسداشت ولایت مهم است باید به این‌ها دقت کند.

صلوات